

انتخابات نهم؛ به سوی حزب تمام عیار

گفت‌وگو با علی شکوری‌راد

شده است. برخی می‌گویند علت اصلی پیروزی آقای احمدی نژاد شعارهای طبقاتی بود که انتخابات را برای مردم ملموس کرد. برخی دیگر نقش تشکیلات را عمده می‌دانند، به طوری که آقای هاشمی رفسنجانی هم در بیانیه‌شان گفتند باید کاری کرد که سازمان‌های سراسری اثرگذار با پول بیت‌المال از این به بعد دخالتی در روند انتخابات نکنند. بعضی هم معتقدند عنصر تخلف و هدایت سازمان یافته آرا نقش مهمی داشت، که آقایان هاشمی رفسنجانی و کروبی هم هر دو به آن اشاره کردند و بعداً در اخبار گفته شد که ۱۲۰ پرونده تخلف به دادگاه نظامی فرستاده شد.



در جواب این سوال که چه باید کرد، بیشتر بر این باورند که تنها راه برخورد با این پدیده، قانون‌گرایی است.

آقای دکتر! جمع‌بندی شما به عنوان مسئول ستاد مرکزی انتخاباتی دکترمعین، با توجه به تجربه‌تان در مسئولیت در ستادهای انتخاباتی چندین دوره، چیست؟ وجه تمایز انتخابات نهم با انتخابات پیش چیست؟ و این که تجربه شما چه راهی برای آینده گشوده است که بتوان علیرغم مشکلات و پیچ‌وخم و ظرافت‌های "راهبرد قانون‌گرایی" گام‌های محکم و موثری برداشت؟

نخست تشکر می‌کنم از نشریه‌ای که همه مطالب آن خواندنی است. من مصاحبه‌های منتشر شده را هم مطالعه کردم، خیلی از نظرات من در آنها مطرح شده بود، افزون بر این که چکیده‌ای از بیانیه کنگره هشتم جبهه مشارکت هم در آن آمده بود. از منظرهای متفاوتی می‌توان به تحلیل انتخابات پرداخت، ولی از آنجاکه من مسئول ستاد انتخاباتی دکترمعین بودم، به برخی از نکاتی اشاره خواهم کرد که شاید جدید باشد. البته من در دوره‌های مختلف در ستادهای انتخابات، مسئولیت داشتم و انتخابات را در انتخابات شورای شهر اول، مجلس ششم، ریاست جمهوری دوره هشتم و انتخابات شورای شهر دوم، به عنوان مسئول یا عضو ستاد تجربه کرده بودم. اما طبیعتاً انتخابات نهم تفاوت‌هایی با انتخابات گذشته داشت که لازم است مورد توجه قرار بگیرد. ستاد انتخابات در این دوره حزبی نبود، بلکه در بین تعدادی از گروه‌ها مشترک بود. کاندیداتوری

دکتر علی شکوری‌راد، متولد ۱۳۴۰ در تهران و دارای دکترای تخصصی رادیولوژی است. عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی تهران، مشاور وزیر بهداشت، عضو جهاد دانشگاهی از مشاغل پیش از نمایندگی او در مجلس ششم بوده است. وی کاندیدای اصلاح‌طلبان در دوره ششم انتخابات مجلس بود و با کسب نزدیک به ۳۰٪ آرا (پس از ابطال شورای نگهبان، ۶۶۰۶۲۵ رأی) از حوزه انتخابیه تهران، نماینده مجلس اصلاح‌طلب و عضو هیئت رئیسه مجلس و کمیسیون اصل نودم قانون اساسی گردید. در خرداد ۱۳۷۶ که نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران به شمار می‌آید -

شکوری‌راد نیز در ادامه فعالیت سیاسی خود که از انجمن اسلامی دانشگاه در سال‌های نخستین انقلاب و پس از آن دفتر تحکیم وحدت آغاز شده بود و در انجمن اسلامی جامعه پزشکی و شورای هماهنگی گروه‌های خط امام ادامه یافته بود، با پذیرش مسئولیت در ستاد مرکزی انتخابات آقای خاتمی فعالیت‌های خود را پیگیری نمود تا آن‌که با تشکیل جبهه مشارکت، از اعضای شورای مرکزی شد. وی نایب رئیس فراکسیون جبهه دوم خرداد مجلس ششم بود. آنچه که شکوری‌راد را در بین نمایندگان مجلس ششم شاخص می‌کرد، سیاست‌ورزی او به همراه متانت اخلاقی و صداقتش بود و البته اولویت وی اسلام‌راهنمای عمل می‌باشد.

جمع‌بندی‌های آقای شکوری‌راد از انتخابات نهم بر چند محور متمرکز است، از جمله کمبود امکانات مالی، تأخیر در کار تبلیغات ستادها، عدم هماهنگی و نرسیدن به ائتلاف کامل با گروه‌های دوم‌خردادی، زمینگیر بودن گروه‌های مرجع اجتماعی، و نارسا بودن شمار انتخاباتی از یک سو و از سوی دیگر نقش نهاد‌های عمومی مرکزیت مخفی و...

باسپاس از این که وقت خود را در اختیار "چشم‌انداز ایران" و خوانندگان مشتاق آن قرار داده‌اید، همان‌گونه که در شماره‌های پیشین نشریه اشاره کرده بودیم، انتخابات نهم از شگفتی‌های زیادی برخوردار بوده و به همین دلیل تحلیل‌های متفاوتی هم از آن ارائه

دکتر معین ابتدا توسط مشارکت و مجاهدین انقلاب مطرح شد، ولی بعدها در گذر زمان، گروه‌های دیگری به ما پیوستند؛ در آغاز انجمن اسلامی جامعه پزشکی، بعد به تدریج انجمن مدرسان دانشگاه‌ها، انجمن اسلامی معلمان، مجمع دانش‌آموختگان ایران اسلامی و برخی گروه‌های دیگر که بعدها ملحق شدند. ستاد، یک ستاد ائتلافی بود، ولی بخش عمده کارها را دو گروه مشارکت و مجاهدین انقلاب به عهده داشتند. تقریباً بار مالی را هم همین دو گروه به دوش کشیدند و گروه‌های دیگر در این زمینه سهم نداشتند، البته برخی بنیه مالی چندانی نداشتند و کمک‌ها هم بسیار محدود بود. در فرایند بحث باید اشاره کنم که چرا از ابتدا مشارکت و مجاهدین انقلاب سراغ دکتر معین رفتند. ابتدا مهندس موسوی مطرح بود، منتها توافق شد اگر مهندس موسوی نپذیرد، سراغ دکتر معین برویم. علت این‌که این موضوع در کنگره هفتم مطرح و سپس تصویب شد و مجاهدین انقلاب هم آن را اعلام کردند، این بود که شرایط سیاسی به نحوی بود که به نظر می‌رسید اگر تصمیم‌گیری به تأخیر بیفتد، با عوارضی همراه خواهد شد. از جمله این‌که مطرح می‌شد آقای هاشمی و کروبی قصد کاندیداتوری دارند. آنچه در مورد آقای هاشمی گفته می‌شد این بود که معلوم نیست بیایند یا نیایند. آقای کروبی هم اعلام کرده بود که اگر آقای هاشمی کاندیدا شود، حتماً کاندیدا خواهد شد و آقای کروبی شرط خود را آمدن آقای هاشمی قرار داده بود.

دلیل ایشان چه بود؟

به نظر می‌رسد که برای دستیابی به منطقی آقای کروبی بایستی به عقب برگردیم. آنچه ایشان در جلسات گروه‌های دوم‌خردادی مطرح می‌کرد این بود که اگر آقای هاشمی دوباره به قدرت برسد، دست به کارهایی می‌زند که به صلاح نیست. به این ترتیب آقای کروبی در جلسات گروه‌های دوم‌خردادی نقش فعالی داشتند و جلسات در دفتر ایشان تشکیل می‌شد و به نحوی بود که این مجموعه تابع نظر ایشان قرار گیرد. تشکیل این جلسات با نقد اساسنامه گروه‌های دوم‌خرداد و بازنویسی آن همراه بود. مجمع روحانیون مبارز هم بسته و گریخته و گاه و بی‌گاه در گروه‌های هجده‌گانه شرکت می‌کرد، نمایندگان هم نامشخص بود یعنی روشن نبود که آقای کروبی با چه عنوانی در این جلسات شرکت می‌کند؛ چرا که نمایندگان روحانیون مبارز خصوصاً در جلساتی

که در دفتر آقای کروبی تشکیل می‌شد حضور داشتند، ولی به احترام شخصیت ایشان بحثی در این باره نمی‌شد. آقای کروبی در آن جلسات از نقد اصلاح‌طلبان آغاز کرد و دیگرانی هم ایشان را همراهی کردند. متقابلاً در یک جلسه هم پاسخ‌هایی به این انتقادات داده شد ولی جمع‌بندی خاصی صورت نگرفت و جلسات به این شکل ادامه پیدا نکرد. این در حالی بود که مهندس موسوی هم جواب قطعی نداده بودند. در مجموع، فرایندی به وجود آمد که زمینه‌های ائتلاف از بین رفت؛ زیرا لازمه ائتلاف این بود که کاندیدها مطرح شوند و در مورد آنها رأی‌گیری شود و هر کدام که مورد اتفاق جمع قرار گرفت و از رأی اکثریت برخوردار شد بتواند کاندیدای گروه‌های دوم‌خرداد باشد، آقای کروبی این مکانیسم را نمی‌پذیرفت و نتیجه‌اش این شد که گروه‌های دوم‌خرداد عملاً به مکانیسمی برای رسیدن به کاندیدای واحد دست نیافتند. به همین دلیل مشارکت و مجاهدین انقلاب ابتدا مهندس موسوی را و پس از ایشان دکتر معین را مطرح کردند، به نظر می‌رسید دکتر معین بیش از دیگر کاندیدها در بین گروه‌های هجده‌گانه زمینه دارد و شاید به همین دلیل ملاک رأی‌گیری و اکثریت مورد قبول قرار نمی‌گرفت. ضمن این‌که مکانیسمی را که آقای کروبی مطرح کرده بود از نظر آنها قابل‌پذیرش قرار نگرفت.

شنیده می‌شد که نظر شخصی آقای نبوی، در برخی محافل بر انتخاب آقای هاشمی رفسنجانی بوده است.

به هر حال ایشان به عنوان یکی از اعضای سازمان، تابع تصمیم جمع خودشان بود و هیچ‌گاه رسماً چنین موضعی را مطرح نکرد. در مشارکت هم دیدگاه‌های مختلفی وجود داشت. حتی برخی نظرشان آقای هاشمی بود، دیدگاه دیگر این بود که حتماً باید کاندیدای حزبی داشته باشیم و طرفداران زیادی هم داشت. پیش از آن‌که به توافق برسیم این دیدگاه‌ها دنبال می‌شد ولی پس از توافق پیگیری نشد. شاید به نظر برخی اگر شرایط به گونه‌ای پیش رفت که کاندیدای خود را نداشتیم، کاندیدای مورد نظر آنان یعنی آقای هاشمی، زمینه مطرح شدن داشته باشد و یا برخی هم می‌خواستند در مورد آقای کروبی اتفاق نظر بعدی به وجود بیاید. اما دیدگاهی که معتقد بود باید کاندیدای حزبی معرفی بشود خیلی جدی بود و در کنگره هفتم تأکید زیادی از سوی اعضای کنگره در این رابطه وجود داشت. البته به شورای مرکزی هم اختیار دادند که بتواند تصمیم بگیرد و روند تصمیم‌گیری به اینجا رسید

یکی از معضلات ما در انتخابات این بود که ما وارد انتخابات شدیم ولی نیروهای حزب تمام عیار وارد نشدند؛ زیرا وقتی ائتلاف باشد، ستاد انتخابات خارج از حزب تشکیل می‌شود، در آن شرایط امکانات حزب عملاً تبدیل به کار ستاد انتخابات نشد، نیروهایی وارد شدند که تجربه مشترکشان کافی نبود و یک افت به وجود آمد

تأثیر این میتینگ ۳۰ هزار نفری این بود که جریان مقابل نگران شده و تصمیماتی گرفتند تا روند انتخابات را تغییر دهند

که در مورد کاندیداتوری دکتر معین توافق شد.

آیا جلسات گروه‌های هجده‌گانه، تشکیل یا پیگیری نمی‌شد و عملاً جدایی اتفاق افتاد.

خیر عملاً جدا نشده بودیم، چون شروع جلسات گروه‌های دوم خرداد در موضوع انتخابات ریاست جمهوری همزمان شد با شروع این بحث‌ها از سوی آقای کروبی و دیگران. در این جلسات انتقاداتی مطرح شد، ولی علاوه بر آنها، این بود که آقای کروبی دلیلی برای کاندیداشدن خودشان داشتند که آن را قابل بحث نمی‌دانستند و آقای هاشمی گفته بود اگر آقای موسوی بیاید من نمی‌آیم. بنابراین بحث این بود که اگر مهندس موسوی بیاید که همه می‌پذیرند، ولی اگر ایشان نیاید، موضع آقای هاشمی این بود که کاندیدا شود. آقای کروبی هم نظرشان این بود که اگر آقای هاشمی بیاید، ایشان هم می‌آیند و جای بحثی هم برای این موضوع باقی نگذاشته بودند. مهندس موسوی هم شاید پروسه‌ای را در نظر داشت، ولی با کسی مطرح نمی‌کرد. در ملاقات‌ها ایشان می‌گفت حتماً باید شرکت کرد ولی من نمی‌آیم و دلایلی هم ذکر می‌کرد. ایشان در آخرین بحثی که کرد، گفته بود که اگر نیروی انتظامی و یک شبکه تلویزیونی در اختیار داشته باشد، جای بحث وجود دارد. یعنی در این صورت هم نگفته بود که قطعاً کاندیدا خواهد شد. مجمع روحانیون و آقای کروبی

درباره مهندس موسوی یک مدت زمانی را قید کرده بودند که تا آخر مهر ماه بود و پیش از آخر مهر هم، یک جلسه جنبه دوم خردادی‌ها با حضور آقای کروبی بود و در آن جلسه بحث شد که آیا شما می‌خواهید اولتیماتوم به مهندس موسوی بدهید و یا می‌خواهید ایشان را مجاب کنید که حتماً بیاید؟ در آن جلسه پاسخ روشنی داده نشد و آنچه مورد اتفاق جمع قرار گرفت و تصویب شد این بود که هر نتیجه‌ای که سه نفر یعنی آقایان کروبی و خاتمی و موسوی خوئینی‌ها در ملاقات با مهندس موسوی گرفتند این نتیجه در گروه‌های دوم خرداد بحث شود و نتیجه بعداً اعلام می‌شود، ولی پس از دیدار، مصاحبه کردند و نتیجه‌گیری خود را از آن جلسه اعلام کردند و موضوع آمدن مهندس موسوی منتفی شد و بعد هم که آمدن یا نیامدن آقای هاشمی به درازا کشید آقای کروبی اعلام کرد که قطعاً کاندیدا خواهد شد. آقای کروبی عملاً امکان و فرصت این که جمع در مورد آمدن ایشان نظر بدهد، باقی نگذاشت.

مشارکت و مجاهدین انقلاب هم از

پیش گفته بودند که اگر کاندیداتوری مهندس موسوی منتفی شد، دکتر معین را کاندیدا خواهند کرد تا در برابر عمل انجام شده از سوی آقای کروبی قرار نگیرند. آقای هاشمی هم در ملاقات با افراد به طور شفاف تعیین تکلیف نمی‌کرد و به گونه‌ای نبود که ایشان کاندیداتوری‌اش را به نظر جمع موکول کند، بلکه خود ایشان می‌خواست تصمیم بگیرد.

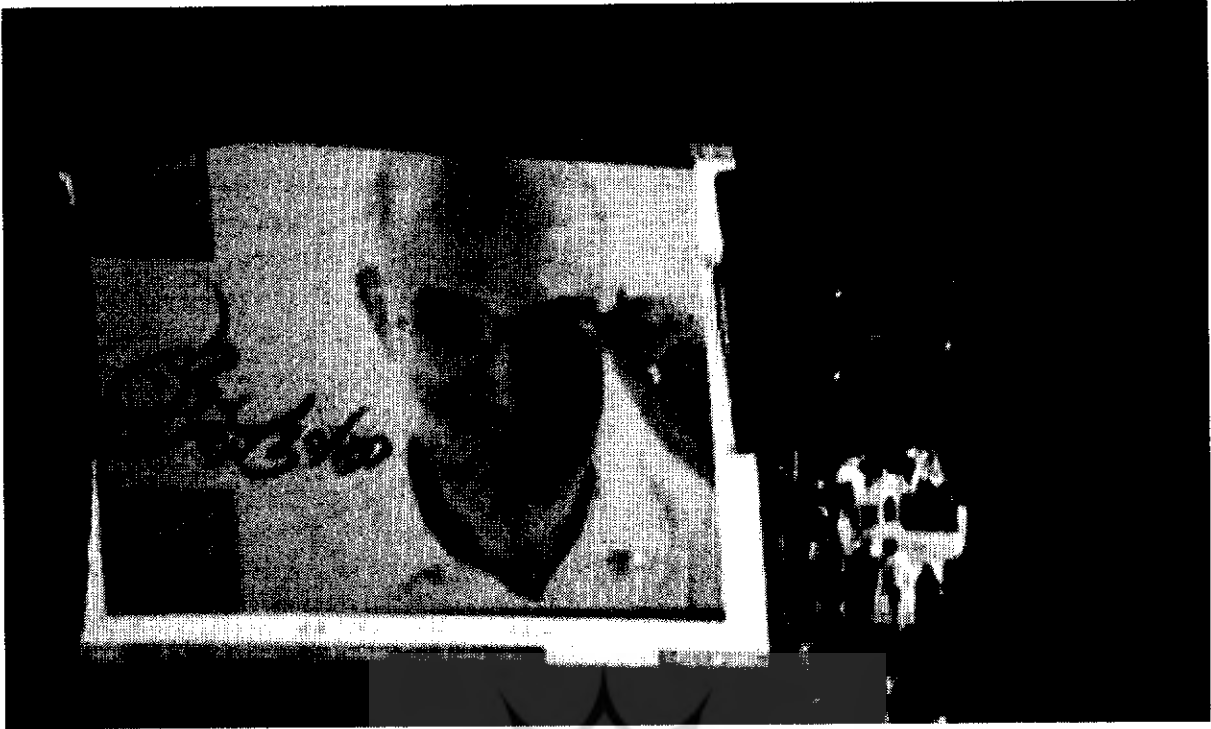
آیا در گروه‌های هجده‌گانه تمایل برای آمدن آقای هاشمی بود؟
در گروه‌های دوم خرداد، تنها سه گروه به طور مشخص از آقای هاشمی حمایت می‌کرد: کارگزاران، حزب اسلامی کار و خانه کارگر. در مورد بقیه به نحوی بود که برخی نمی‌پذیرفتند آقای هاشمی در زمره کاندیداهای اصلاح طلب قرار بگیرد.

روش برخورد آقای کروبی همین‌طور بود؟
بله، خود آقای هاشمی هم ادعای اصلاح طلب بودن نداشت و شماری از گروه‌ها هم ایشان را در رده گروه‌های اصلاح طلب تقسیم‌بندی نمی‌کردند. نحوه تصمیم‌گیری و برخورد آقای هاشمی هم طوری بود که آن را به نظر جمع موکول نمی‌کرد و این نوع نگاه به شیوه ورود به کار در موضع‌گیری دیگران بی‌تأثیر نبود. به این دلایل عملاً امکان ائتلاف در مجموعه از بین رفت و بعد هم آقای مهرعلیزاده اعلام کرد که کاندیدا می‌شود و علیرغم آن که برخی از دوستانشان سعی داشتند ایشان را منصرف کنند ولی خود آقای مهرعلیزاده مصمم بود و چون احتمال داده نمی‌شد که ایشان رأی بیاورد، به موضوع آمدن ایشان اعتنایی نشد. ولی به نظر می‌رسد به دلیل نزدیک بودن آرا، رأی آقای مهرعلیزاده هم در نتیجه کل آرا تأثیر داشت. در مجموع می‌توان گفت کمتر کسی تحلیل می‌کرد که فردی مانند آقای احمدی‌نژاد در انتخابات رأی بیاورد، به همین دلیل ضرورت ائتلاف هم کمتر مطرح می‌شد.

دیدگاه شما چه بود؟
نظر من ابتدا بر کاندیدای حزبی بود، به این دلیل که اگر ما بخواهیم در جامعه خودمان تجربه حزبی درستی داشته باشیم، بایستی کاندیدای حزبی داشته باشیم تا یک تجربه عینی شکل بگیرد، ولی وقتی بحث دیدگاه ائتلافی مطرح شد و مورد توافق قرار گرفت، همه اعضای حزب پذیرفتند که در آن چارچوب کار کنند. شاید در فرصتی دیگر بتوانیم ارزیابی کنیم که نتایج داشتن کاندیدای حزبی چه می‌توانست باشد.

دیدگاهی که معتقد بود باید کاندیدای حزبی معرفی بشود خیلی جدی بود و در کنگره هفتم تأکید زیادی از سوی اعضای کنگره در این رابطه وجود داشت. البته به شورای مرکزی هم اختیار دادند که بتواند تصمیم بگیرد

آمدن آقای هاشمی می‌توانست فضای انتخابات را دموکراتیک‌تر کند و عزم جناح راست را برای مداخلات غیرقانونی در روند انتخابات کاهش بدهد. کاندیداتوری آقای هاشمی باعث می‌شد که جناح راست به اتفاق نظر نرسد و در مورد روند انتخابات و مداخله در نتایج آن هم، اتفاق نظری نباشد و طبیعتاً مداخلات کمتر می‌شد



من پیش از آن که مسئول ستاد انتخاباتی آقای دکتر معین باشم، مسئول ستاد انتخابات جبهه مشارکت بودم. به عنوان مسئول دفتر دائمی انتخابات جبهه مشارکت، فهرستی از اسامی دهنفر تهیه کردم. عمده این افراد، از اعضای حزب بودند، ولی وقتی در جمع مطرح و بحث شد، نظر جمع دنبال شد؛ زیرا ضرورت کار جمعی این است که نظر فردی خود را کنار بگذاریم.

آیا شورای مرکزی حزب در تصمیم گیری ها، به مطالبات بدنه حزب و خاصه جوانان توجه می کرد و یا تحت تاثیر آنها تصمیم می گرفت؟
 این بحث ابتدا در شورای مرکزی تصمیم گیری شد، بعد به کنگره هفتم ارجاع شد که بدنه حزب هم حضور داشتند. در کنگره ابتدا اتفاق نظری بر کاندیدای حزبی وجود داشت ولی بعد از بحث و گزارش کمیته انتخابات کنگره، نظر شورای مرکزی و کمیته انتخابات را پذیرفت، ولی طبیعتاً اعضا، نظرشان بر داشتن کاندیدای حزبی بود و در این صورت حزب به راحتی بسیج می شد، هر چند که با مشکلات زیادی در ستادها روبه رو بودیم. حدود آذرماه ۱۳۸۳ کاندیداتوری آقای معین قطعی شد و آقای کروبی هم گفته بودند که کاندیدا می شوند. آقای هاشمی بین آمدن و نیامدن مردد بود. اگرچه تأثیری در تصمیم ما نداشت، البته ما از آمدن آقای هاشمی استقبال می کردیم ولی معتقد بودیم که رأی کافی نمی آورد. از نظر ما آمدن آقای هاشمی می توانست فضای انتخابات را دموکراتیک تر کند و عزم جناح راست را برای مداخلات غیرقانونی در روند انتخابات کاهش بدهد. کاندیداتوری آقای هاشمی باعث می شد که جناح راست به اتفاق نظر نرسد و در مورد روند انتخابات و مداخله در نتایج آن هم، اتفاق نظری نباشد و طبیعتاً مداخلات کمتر می شد.

تحلیل من این بود، که همیشه باید یک فعالیت حزبی تمام عیار انجام بدهیم. مشکل اصلی ما این بوده که یک حزب تمام عیار نداریم، از ابتدا که قرار بود جبهه مشارکت تأسیس بشود، خود من مخالف نام جبهه بودم. حزب را پیشنهاد کردم، چون معتقد بودم که باید کار حزبی بکنیم. نیاز جامعه ما حزب است. بعدها هم جبهه در دل جبهه شد. یعنی جبهه مشارکت در دل جبهه دوم خرداد، در حالی که می توانستیم از ابتدا حزب باشیم و در دل جبهه دوم خرداد هم عمل کنیم. اگر در ابتدا این صراحت را داشتیم که تصمیم داریم کار حزبی بکنیم، در بعضی از موقعیت ها می توانست رفتارهایمان شفاف تر و صریح تر صورت بگیرد و تجربه موفق هم داشته باشیم. در عمل هم برخی از نیروها را تحت جبهه مشارکت سازماندهی کردیم و آنها انتظار داشتند که یک کار حزبی صورت بگیرد. وقتی کار، جبهه ای می شود، بسیاری از نیروهای حزبی در حاشیه می روند و عملاً ما نمی توانیم انرژی آنها را در کاری که انجام می دهیم جذب کنیم. یکی از معضلات ما در انتخابات این بود که ما وارد انتخابات شدیم ولی نیروهای حزب تمام عیار وارد نشدند؛ زیرا وقتی ائتلاف باشد، ستاد انتخابات خارج از حزب تشکیل می شود، در آن شرایط امکانات حزب عملاً تبدیل به کار ستاد انتخابات نشد، نیروهایی وارد شدند که تجربه مشترکشان کافی نبود و یک افت به وجود آمد.

آیا انفعال به این دلیل نبود که برخی افراد مشارکت هم با دکتر معین موافق نبودند؟

بعضی از جوانان حزب ترجیح می دادند که دکتر رضا خاتمی کاندیدا بشود، زیرا هم ایشان را می شناختند و هم بهتر می توانستند آن را توجیه کنند و ادبیاتشان هم به آقای خاتمی نزدیک بود. خود

اسفند ۸۴، فروردین ۱۳۸۵
 بهروز ابراهیمیان

آقای ولایتی و لاریجانی به نفع آقای هاشمی کنار رفتند؟
 برخی از افراد نگاهشان این بود که آقای هاشمی در مقابل کاندیدای جناح راست، گزینه قابل قبول تلقی می‌شود. این نگاه در بین جبهه مشارکت هم خریدار داشت. البته در مجموع نگاه ما این بود که آقای هاشمی بهتر از کاندیدای جناح راست است، منتها پذیرش شخص آقای هاشمی در بین جبهه مشارکت و خصوصاً در بین بدنه کم بود. ولی در سطوح تحلیلی این نظر مطرح بود.

یک استدلال این بود که رئیس جمهور نباید تدارکاتچی و رئیس دفتر باشد.

آقای هاشمی می‌توانست یک رئیس جمهور مستقل و کارا باشد. آقای هاشمی نه تنها هماهنگ با مجموعه نظام، که از افراد موثر در تصمیم‌گیری‌های نظام در طول ۲۷ سال بوده است. ایشان در مصاحبه خود با کیهان گفتند که انتخاب افراد کابینه دولت سازندگی با نظر رهبری بوده است و پیش از انتخابات سوم تیر گفتند که در صورت به‌دست آوردن آراء، این بار هم این روش را خواهند داشت. همچنین در افتتاح فرودگاه امام خمینی (ره) جریانی فرودگاه را بست، به طوری که وزیر راه وقت در جلسه استیضاح خود در صحن علنی مجلس شورای اسلامی گفت: "هواپیمای Scrumble- یعنی خلبان در هواپیمای

جنگی موشک بسته نشسته که اگر دشمن به مرز حمله کرد یا اتفاقی مانند هواپیماربایی بود، پرواز می‌کند، بلافاصله مشاهده شد که یک میگ ۲۹ بالای سر تهران است." وزیر راه این پرسش را مطرح کرد که: "کارهای شما بدون اطلاع مقام معظم رهبری و فرمانده کل قوا بود، چرا این کارها را کردید؟" این‌گونه اعمال و انتشار مقالاتی مانند "در جاده یک طرفه بی‌ترمز می‌آییم" و یا "سربازانی بودیم که حالا فرمانده شده‌ایم." با موضع‌گیری مسئولان نظام همخوانی نداشت. در قضیه کوی دانشگاه نیز، مقام رهبری در دیدار با دانشجویان، حمله به کوی را محکوم کرده و آن را از طرف هرکس با هر لباسی که باشد فاجعه خواندند. بنابراین می‌بینیم دیدگاه‌های افراطی راست است که در جهت مخالف با موضع‌گیری مسئولان نظام بوده است. برگردیم به ادامه بحث، پس از قطعی شدن کاندیدای خودتان، چه برنامه‌ای برای معرفی او و جلب نظر آرای دیگران داشتید؟

پیش‌بینی ما این بود که ابتدا نشست ۳۰۰ نفره و بعد سه هزار نفره و بعد یک میتینگ سی هزار نفر داشته باشیم.

نشست اول در ۱۸ دی ماه شروع خوبی بود و علیرغم مطرح شدن انتقادات، جلسه پرشوری بود. ما توانستیم گام اول را محکم برداریم. فقط انتظار آنها این بود که دکتر معین با لحن جذاب‌تری صحبت کند؛ زیرا الگوی کاندیداتوری آقای خاتمی در دو دوره پیش بود چنین انتظاری را دامن می‌زد، این افت در این دوره محسوس بود ولی ویژگی دکتر معین این بود که ایشان کاملاً مبتنی بر کار جمعی فعالیت می‌کرد و بحث‌هایی را مطرح می‌کرد که پیشتر کار جمعی روی آنها انجام شده بود و کاملاً جمع‌بندی شده بود، اگرچه خود آقای معین عضو حزب نبود، ولی با پشتوانه جمعی وارد شده بود. حتی ایشان بیش از انتظار ما جلوه کرد، من با دکتر معین در انجمن اسلامی جامعه پزشکی کار کرده بودم و ایشان را از نزدیک می‌شناختم و با هم هم‌گروه بودیم. دکتر معین در خرداد ۷۶ رئیس شورای هماهنگی گروه‌های خط امام بود و در انتخابات سال ۱۳۷۶، زمانی که مهندس موسوی انصراف داد از جمله کسانی بود که مطرح شد، ولی وقتی آقای خاتمی آمد، موضوع کاندیداتوری ایشان منتفی شد. به هر حال آقای معین، بیش از آنچه که دوستان انتظار داشتند از خودش ظرفیت و توان نشان داد. میتینگ سه هزار نفره ما در ابتدا با مشکل مکان برگزاری روبه‌رو شد، محل‌ها عمدتاً مربوط به سازمان تربیت‌بدنی بود و آنها هم محلی در اختیار ما نمی‌گذاشتند. دست آخر پس از تأخیرها، توانستیم سالن حجاب را اجاره کنیم، آن هم با هزینه‌ای بیش از آنچه پیشتر برای اجاره سالن پرداخت می‌کردیم. در یک روز برفی، میتینگ باشکوهی برگزار شد که برای ما امیدوارکننده بود. کمبود امکانات مالی از اول معلوم بود و ما به زحمت می‌توانستیم به تدارک مالی خود مطمئن باشیم که تا آخر هم گریبانگیر ما بود و مشکلات مالی زیادی برای ما به وجود آورد، به طوری که هنوز پیگیر مشکل بدهی هایمان هستیم. علیرغم این مشکلات، بزرگترین گردهمایی انتخاباتی بعد از انقلاب به‌استثنای گردهمایی در زمین ورزش شهید شیرودی در دور دوم انتخابات آقای خاتمی را در زمین ورزش دانشگاه تهران برگزار کردیم که حدود ۲۵ تا ۳۰ هزار نفر در آن حاضر شدند.

در تحلیل حوادث انتخابات، به نظر می‌رسد تأثیر این میتینگ این بود که جریان مقابل نگران شده و تصمیماتی گرفتند تا روند انتخابات را تغییر دهند؛ زیرا آنها در توجیه نیروهای خودشان در

در انتخابات شورای دوم در تهران
ارزبایی‌ها این بود که میزان
مشارکت حداقلی است و جریان
راست هم شرکت نمی‌کند و به
همین دلیل ضرورت ائتلاف بین
لیست مشارکت و کارگزاران
احساس نشد. این تفرق‌کاهش
مشارکت مردم و بسیج پنجاه‌هزار
نیروی سازماندهی شده توانست
ظرف کمتر از ۴۸ ساعت نتیجه‌ای را
رقم بزند که نقطه آغازی شد برای
ادامه و تعمیم حرکت در سطح کلان
که در انتخابات ریاست‌جمهوری
نتیجه‌اش را گرفتند

■

ستاد مرکزی تصمیم‌گیری و
سازماندهی مرکزی حزبی که نبض
کارها دستش بود مخفی بود و
حتی نیروهای جناح راست هم از آن
بی‌اطلاع بودند

حمایت از آقایان قالیباف و لاریجانی مشکل داشتند. در سخنرانی قم، مطرح کردم که تنها کاندیدایی که به سبک دیگری عمل می‌کند، آقای احمدی نژاد است، بقیه کاندیداها در چارچوب گفتمان اصلاح طلبی، خودشان را مطرح می‌کردند. نیروهای سازماندهی شده در قالب نهادها هم به راحتی نمی‌پذیرفتند که از آنها حمایت کنند، به نظر می‌رسد آنها از این میتینگ نگران شدند و برای به صحنه آوردن یکپارچه نیروهای سازماندهی شده در نهادها کاندیدای خود را عوض کردند.

آقای پورمحمدی در مسجد علی بن الحسین به این مضمون گفته بود که ممکن است دوم خرداد تکرار بشود و به همین دلیل علما را مورد خطاب قرار داده بود و این پرسش را مطرح کرده بود که چرا برخی از متدینین به آقای هاشمی رأی نمی‌دهند. دلیل موضع‌گیری‌های متفاوت در جناح راست چه بود؟

علت این بوده که ستاد مرکزی تصمیم‌گیری و سازماندهی مرکزی حزبی که نبض کارها دستش بود مخفی بود و حتی نیروهای جناح راست هم از آن بی‌اطلاع بودند. نبض تصمیم‌گیری این جریان که می‌توان آنها را راست افراطی یا چپ جدید نامید، در تقسیم‌بندی‌ای که سازمان مجاهدین انقلاب پیش از سال ۱۳۷۶ مطرح کرد، در مورد نام‌گذاری چپ جدید اشتباهی صورت گرفته بود، ولی این چپ جدید بود که در حقیقت به‌گونه‌ی راست افراطی عمل می‌کرد. این مجموعه بعد از دوم خرداد در قالب راست افراطی، وارد صحنه شد و با برخورد و به‌هم‌زدن تظاهرات، ظهور و بروز پیدا کرد، نبض تصمیم‌گیری در مورد کارهایشان در مرکزیتی صورت می‌گرفت که در سال‌های اخیر به سازماندهی دستگاه اطلاعات موازی مشغول بودند و چون رسمی نبودند هیچ‌وقت علنی و شفاف نشدند.

چرا بیشتر نیروهای بسیج در خرداد ۷۶ به آقای خاتمی رأی داده بودند، در حالی که در انتخابات نهم از آقای احمدی‌نژاد حمایت کردند؟

بسیج تا سال ۷۶ کاملاً اعتقادی کار می‌کرد، یعنی تحت یک آموزش و سازماندهی خاصی قرار نداشت، بلکه بیشتر تحت تأثیر فضای سیاسی جامعه بودند، ولی بعدها طرح بصیرت، بسیج را تحت تعلیمات خاصی قرار داد، به طوری که بتواند در آینده در صحنه سیاست هماهنگ عمل کنند، نزدیک به

انتخابات مجلس هفتم، در کنگره پنجم جبهه مشارکت طرحی مطرح شد که محتوای آن سازماندهی خوشه‌ای نیروها بود. در کنگره مطرح کردم که اگر می‌خواهیم پیروز باشیم باید چنین سازماندهی داشته باشیم و در هر محل، یک نیروی شناخته‌شده مشارکتی داشته باشیم و نرم‌افزار آن هم تهیه شده بود. جلسه کنگره پنجم ماکاملاً توسط جریان‌ات موازی شنود و ضبط شده و آنها آن را به‌صورت جزوه‌ای چاپ کرده و در اختیار مقامات و رهبران جناح راست قرار داده بودند که بعدها آن جزوه به دست ما رسید. نحوه سازماندهی که در کنگره مطرح شده بود مورد حساسیت و توجه آنها قرار گرفته بود و شاید خودشان هم طرح مشابهی از پیش تهیه کرده بودند. سرانجام این مقدمات به اجرای طرح بصیرت انجامید که در واقع توجیه سیاسی نیروهای بسیج بود. پیش از خرداد ۷۶، بسیج سیستم توجیه سیاسی نداشت و صرفاً از کلیات صحبت می‌شد. از ابتدای انقلاب سیستم بسیج به این شکل بود که امام (ره) صحبت می‌کرد و آنها هم می‌شنیدند و عمل می‌کردند. ارتباط با امام در زمان انقلاب مستقیم و به این نحو بود و واسطه‌ای وجود نداشت. این سیستم بعد هم ادامه یافت و دخل و تصرفی در آن روش وجود نداشت. ولی در سال ۷۶ در بسیج بخشنامه‌ای بدین مضمون منتشر شد که حمایت از کاندیدای جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین فعالیت سیاسی محسوب نمی‌شود و در خبرنامه ستاد انتخابات آقای خاتمی تصویر آن بخشنامه چاپ شد. این بخشنامه مجوزی بود برای فعالیت نیروهای بسیجی به نفع کاندیدای رقیب آقای خاتمی. با آن‌که بخشنامه شد ولی در تصمیم‌گیری بدنه نیروهای بسیج تأثیری نگذاشت و آنها رأی خودشان را دادند اما طرح‌هایی اجرا شد که در تغییر تدریجی رفتار این نیروها موثر بود.

در تکمیل این بحث، می‌توان به انتخابات شورای شهر اشاره کرد که ما درد جانکاهی از انفعال نیروهای اصلاح‌طلب را در انتخابات شورای دوم متحمل شدیم. تحلیل من این است که در آن زمان جریان راست آمیدی به شرکت در انتخابات شوراها و پیروزی نداشت. بنابراین کنار کشیده بودند، آقای احمدی‌نژاد و عده‌ای دیگر گفته بودند که نباید منفعل باشیم و با عنوان آبادگران لیست هم تهیه کرده بودند اما به نظر می‌رسید آمیدی نداشتند که رأی کافی بیاورند. بعد که انفعال اصلاح‌طلبان

حدود ۲۵ درصد آرای که به صندوق‌ها ریخته می‌شود آرای سرگردان است. یعنی افرادی پای صندوق تصمیم می‌گیرند که به کدامیک از کاندیداها رأی بدهند و یا اگر هم از پیش تصمیم گرفته‌اند، اصراری ندارند و می‌توانند نظر خود را تغییر دهند

اگر مردم ببینند رأیشان نتیجه‌ای ندارد، در انتخابات شرکت نمی‌کنند و این به‌عنوان یک تهدید از ناحیه اصلاح‌طلبان مطرح می‌شد که عدم نتیجه‌بخشی آرای مردم، کاهش و یا عدم مشارکت آنها را به دنبال دارد و در نتیجه به زیان کل نظام خواهد بود

آشکار شد و معلوم شد که مشارکت مردم حداقلی خواهد بود، توانستند با استفاده از شبکه سازمانی یکی از نهادها کمتر از پنجاه هزار نفر را در تهران به پای صندوق‌ها بیاورند و نتیجه را از آن خودشان بکنند. در شهرهای بزرگ این روش جواب داد، ولی در تهران مهم بود یعنی اگر ما انتخابات شوراهای دوم تهران را از دست نمی‌دادیم، از دست دادن شورای مشهد و اصفهان، خیلی مهم تلقی نمی‌شد، ولی در تهران ارزیابی‌ها این بود که میزان مشارکت حداقلی است و جریان راست هم شرکت نمی‌کند و به همین دلیل ضرورت ائتلاف بین لیست مشارکت و کارگزاران احساس نشد. این تفرق کاهش مشارکت مردم و بسیج پنجاه هزار نیروی سازماندهی شده توانست ظرف کمتر از ۴۸ ساعت نتیجه‌ای را رقم بزند که نقطه آغازی شد برای ادامه و تعمیم حرکت در سطح کلان که در انتخابات ریاست جمهوری نتیجه‌اش را گرفتند.

یعنی انتخابات شوراهای دوم نقطه عطفی بود که روند انتخابات نهم را تسریع کرد.

همین طور است، البته انتخابات شوراها تحلیل جداگانه‌ای می‌طلبید و بخشی از آن دردی که ما متحمل شدیم مربوط به خود اصلاح‌طلبان بود که زمینه عدم مشارکت را فراهم کردند.

چه شد که رفتار مردم به موضع انفعال نزدیک شد؟

عدم مشارکت مردم ناشی از اشتباه در کار تبلیغی اصلاح‌طلبان بود. در طی روند رویارویی نهادهای حاکمیتی با دولت، مجلس، اصلاح‌طلبان، این تحلیل مطرح شد که اگر مردم ببینند رأیشان نتیجه‌ای ندارد، در انتخابات شرکت نمی‌کنند و این به عنوان یک تهدید از ناحیه اصلاح‌طلبان مطرح می‌شد که عدم نتیجه‌بخشی آرای مردم، کاهش و یا عدم مشارکت آنها را به دنبال دارد و در نتیجه به زیان کل نظام خواهد بود. از سوی دیگر استراتژی نظام، که همیشه مورد تأکید رهبری نظام بوده است مشارکت حداکثری در انتخابات بوده است، این بحث ناظر بر آن بود که آن استراتژی با این نوع اقدامات به نتیجه نخواهد رسید و مشارکت حداکثری شکل نخواهد گرفت. اتفاقی که افتاد این بود که نتیجه این بحث‌ها برای خود مردم یک رهنمود شد و نتیجه بعدی این بود که وقتی نگذاشتند اصلاحات به

توفیق برسند، مردم یاد گرفتند که از این ناکامی نتیجه بگیرند که در انتخابات شرکت نکنند و عملاً یک بدآموزی توسط خود اصلاح‌طلبان صورت گرفت و اوج آن در انتخابات شوراها یعنی بعد از انتخابات دور دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی بود و مقابله جدی که مخالفان اصلاحات از فردای روز انتخابات با آقای خاتمی شروع کردند، برخلاف دور اول که شش، هفت ماهی طول کشید تا مخالفت‌ها شروع شد. این نتیجه را داشت که مردم در انتخابات شوراها که بعد از انتخابات ریاست جمهوری بود منفعیل شده و گفتند که در سال ۱۳۸۰ رأی دادیم نتیجه نداد، حالا هم رأی نمی‌دهیم. بعضی از نیروهای اصلاح طلب هم این موضع‌گیری را تشدید کردند. مسئول یکی از مناطق مشارکت، سر خود اعلام کرد که انتخابات را تحریم می‌کنیم و ما در آن شرایط همکاری کردیم نتوانستیم در مقابل این موج بایستیم و مردم را متقاعد به شرکت در انتخابات کنیم.

عبور از خاتمی و بعد عبور از نظام و عبور از قانون اساسی هم گفته شد.

اگر منظر بحث را نقد عمومی بگیریم، می‌توان گفت عبورهای مختلفی مطرح شد که هیچ‌کدام در دستور کار ما نبود. حتی از ابتدای سال ۷۶ موضوع اصلاحات به این شکل مطرح نبود، اصلاحات، واژه‌ای بود که از خارج به این حرکتی که در ایران صورت گرفته بود اطلاق شد و بعد هم "هرکسی از ظن خود شد یار آن" و دریافتی از اصلاحات کرد که این اتفاقات متأسفانه روی داد. افراد مختلف مطالبی مطرح کردند که در چارچوب بحث‌های آقای خاتمی نبود، ما از ابتدا و پیش از خرداد سال ۷۶ و در اولین جلسه‌ای که ایشان اعلام آمادگی کرد، تا صحبت‌های بعدی ایشان، می‌بینیم همیشه دغدغه ایشان این بوده که نه تنها نمی‌خواهد جمهوری اسلامی سقوط بکنند، بلکه می‌خواهد از جمهوری اسلامی دفاع کند. یعنی هدف و برنامه ایشان از ابتدا این بود، ولی بعد کسانی آمدند و نه تنها قانون اساسی که نظام جمهوری اسلامی را هم نفی کردند. حالا در موضع نقادی کلان قضیه نیستیم و بسیاری از آنها در مصاحبه‌های قبلی‌تان با دوستان دیگر مطرح شده که مورد نظر من هم می‌باشد. منظری که می‌خواهم به آن بپردازم، در مورد

ما به اعتبار گذشته‌ای که وجود داشت و از طریق گروه‌های مرجع می‌توانستیم پیاممان را به لایه‌های بعد منتقل کنیم، عمل کردیم در حالی که این ارتباط قطع شده بود. ما توانستیم پیاممان را به گروه‌های مرجع منتقل کنیم ولی آنها پیامی را برای توده مردم نبردند و پیام ما منتقل نشد، ضمن آن‌که پیام رسایی هم نبود

شواهد و قرائن حاکی از آن بود که آمادگی لازم و برنامه‌ریزی درازمدت هم نداشتند، چنانچه برخی انتصاب‌ها نشان داد که فاقد آمادگی همه‌جانبه برای بعد از پیروزی بودند، در فاصله اعلام نتایج تا تنفیذ آرا، توانستند نیروهایی را برای عزل و نصب سازماندهی کنند

روش هایی بوده که در انتخابات به کار گرفته شد و اثراتش در نتیجه انتخابات به نوعی پیداشد. البته تحلیل من با توجه به قرائن و شواهد که در آن زمان داشتم این بود که گروهی که نتیجه انتخابات را به سود خود رقم زد، بنا بر این داشت که اگر در انتخابات نتیجه مطلوب به دست نیامد، بتواند نتیجه انتخابات را زیر سوال برده و آن را باطل کند. البته در بین کاندیداها کسانی بودند که اگر نتیجه آرا به نفع آنها می شد برایشان قابل قبول بود، اما از آن طرف هم امکان داشت که اگر فرد نامطلوب از نظر آنها به قدرت برسد نتیجه را باطل کنند، ابتدا با این نگاه وارد شدند ولی فرصت هایی در اختیارشان قرار گرفت که نتوانستند خودشان را بازیگر اصلی میدان بکنند و نتیجه انتخابات را هم از آن خود کنند.

این فرصت ها چه بود؟

عدم اجماع جناح راست در مورد کاندیدای خاص، یک فرصت مهم به شمار می رفت. در شورای هماهنگی جناح راست، اختلاف نظر جدی وجود داشت و نتوانستند به اتفاق نظر برسند و در آن مجموعه آقای احمدی نژاد کمترین شانس را داشت.

شنیده می شود که آقای احمدی نژاد در آن شورا شرکت نمی کند.

بله، تا وقتی آنها نمی توانستند به اتفاق نظر در مورد کاندیدای واحد برسند، آقای احمدی نژاد می توانست در چنین نقطه عطفی از نیروهای سازمان یافته استفاده کند. از سوی دیگر، عدم اجماع بین اصلاح طلبان هم این فرصت را تشدید می کرد. به نظر نمی رسد که از ابتدا، حضور آقای احمدی نژاد به منظور رأی آوردن بود، بلکه برای کنش گشتن در میدان و این که اگر نتیجه غیر قابل قبولی در انتخابات به دست آمد، بشود به عنوان یک نامزد، اقدامی درباره نتیجه انتخابات بکنند. شواهد و قرائن حاکی از آن بود که آمادگی لازم و برنامه ریزی درازمدت هم نداشتند، چنانچه برخی انتصاب ها نشان داد که فاقد آمادگی همه جانبه برای بعد از پیروزی بودند، در فاصله اعلام نتایج تا تنفیذ آرا، نتوانستند نیروهایی را برای عزل و نصب سازماندهی کنند.

یکی از روسای دانشگاه ها گفته بود که شش سال کار تشکیلاتی زیربنایی انجام دادیم، بدین ترتیب که عزل و نصب ها تشکیلاتی می باشد و در توجیه تغییرات مدیریتی به روش

امام علی (ع) اشاره کرده بود که یک روزه چند استاندار را عوض کرد. ما قرینه ای نداریم که یک تشکیلات سیاسی گسترده ای را از پیش پایه ریزی کرده باشند. البته بعد از انتخابات شوراها بیشتر کار کردند ولی برای این انتخابات آمادگی لازم را در درون خودشان ایجاد نکرده بودند.

شاهد بودیم که تقریباً سه روز پیش از انتخابات یک چرخش ناگهانی از کاندیدایی دیگر به سوی آقای احمدی نژاد صورت گرفت و تبلیغات به سود ایشان تغییر جهت پیدا کرد، علت این چرخش یک باره و تقریباً دور از انتظار ستادهای جناح راست چه بود؟ خبرهایی شنیده می شد که افراد موثر ستادهای دیگر به ستاد آقای احمدی نژاد رفتند. افراد و کانون هایی که ذی نفوذ اما پشت پرده بودند و شفاف عمل نمی کردند این تغییر جهت را هدایت کردند و سیستم های تبلیغاتی هم با آنها هماهنگ بودند. بسیاری از نیروها هم به تبعیت از آن کانون تغییر نظر دادند. بعضی از کاندیداها که نقش عوامل پشت پرده را زودتر احساس کردند، اعلام انصراف کردند، برخی هم برای خود استقلالی قائل بودند و تا آخر ادامه دادند. در چنین شرایطی جریان ذی نفوذ در نهادها توانست با اختلاف اندکی نتیجه را در مرحله اول به نفع خود نماید.

اختلاف آرای آقای احمدی نژاد و آقای کروبی بسیار کم بود، به طوری که آقای کروبی در بیانیه اعتراضی خود از تغییر نتایج در ساعت های پایانی شمارش آرا یاد کرده است.

نیروهای دست اندرکار حوزه های انتخابیه می توانند دو نقش داشته باشند. یکی نقش جهت دهی به آرا و دیگر نقش تخلف و تقلب. حدود ۲۵ درصد آرای که به صندوق ها ریخته می شود آرای سرگردان است. یعنی افرادی پای صندوق تصمیم می گیرند که به کدام یک از کاندیداها رأی بدهند و یا اگر هم از پیش تصمیم گرفته اند، اصراری ندارند و می توانند نظر خود را تغییر دهند. نیروهای اجرایی یا نیروهایی که نظارت بر صندوق ها را به عهده دارند، می توانند روی این آرا تأثیر بگذارند. یک نمونه از این تأثیرگذاری ها در انتخابات سال گذشته نظام پزشکی اتفاق افتاد. هشتاد نفر ناظر صندوق و حدود پنج هزار نفر رأی دهنده بودند. ناظران دیدگاه سیاسی داشتند، ولی هیئت اجرایی، از کارمندان سازمان نظام

یکی از ضعف های ما بی توجهی به روان شناسی افراد اثرگذار بوده است. تحلیل های جامعه شناسانه بر اساس نظریه های آکادمیک، به نظر من ناملموس است و برخی از این بحث ها با تجربه ای که شخصاً به عنوان مسئول ستادهای انتخاباتی به دست آورده ام سازگار نیست و می توان گفت بومی ما نیست و مبتنی بر تجربه دیگر کشورهاست. هر چند که تجربیات مفیدی است ولی منطبق بر شرایط کشور ما نیست

اختلاف آرای آقای احمدی نژاد و آقای کروبی بسیار کم بود، به طوری که آقای کروبی در بیانیه اعتراضی خود از تغییر نتایج در ساعت های پایانی شمارش آرا یاد کرده است

پزشکی بودند، ولی نتیجه انتخابات برخلاف آنچه تصور می شد رقم خورد. از جمله این که در بین پنج صندوقی که آنجا بود نتیجه یک صندوق که هیئت اجرایی بسیار دقیق عمل کرده بود، با صندوق های دیگر متفاوت بود و نشان می داد که با نگاهی خوشبینانه، نیروهای مجری از افراد معمولی انتخاب شده بودند و آنها پیچیدگی نداشتند که بتوانند جلوی دخالت و استفاده از روش های غیر صحیح نیروهای جهت دار را بگیرند. به نظر می رسد آنها پیشتر در مورد این تجربه بحث ثوریک کرده بودند. این گونه روش ها در انتخابات مجلس هفتم هم کمی نمود داشت. در مناطقی که اطلاع رسانی کم و تبلیغات ضعیف است، بسیاری از نیروهایی که پای صندوق ها می آیند هنوز تصمیم نگرفته اند که به کدام کاندیدا رأی بدهند و یا متزلزل هستند. این آرا می تواند در پای صندوق جهت پیدا کند، در نتیجه حجم جهت دهی به آرا در پای صندوق بخصوص در شرایطی که رقابت تنگاتنگ است می تواند نتیجه انتخابات را به گونه ای خاص رقم بزند. در مرحله دوم هم خلط مباحثی بود که بین دفاع از وضع موجود و مخالف وضع موجود و دفاع از حاکمیت و مخالف حاکمیت در مورد کاراکتر آقایان احمدی نژاد و هاشمی رفسنجانی پیش آمد. ضمن آن که رأی "نه" به آقای هاشمی در مرحله دوم، کارایی داشت. مثلاً حتی

برخی از افراد دانشگاهی بودند که در مرحله اول به دکترمعین رأی دادند ولی در مرحله دوم به آقای احمدی نژاد رأی دادند.

گذشته از این که شعارهای آقای احمدی نژاد برای بسیاری از تحصیل کرده ها جاذبه داشت، برای شهروندان عادی و روستائیشان هم جذاب بود. اینها زمینه ای ایجاد می کرد تا جهت دهی آرا صورت بگیرد. آقای معین نه شعارهای عامه پسند و مردمی داشت و نه مصداق شعاری که داد، شفاف و روشن بود.

ما در مورد شعارها قطعاً اشتباهاتی داشتیم. شعار ما آن طور نبود که بتواند اثرگذار باشد. "دوباره می سازمت وطن" هیچ بردی پیدا نکرد و هیچ رأیی نساخت. مصداق های این شعار مشخص نبود، ولی آقای احمدی نژاد شعار اقتصادی را طوری مطرح کرد که برای همه مردم قابل فهم و قابل لمس بود.

ما مخاطبان درجه اول خودمان را گروه های مرجع قرار داده بودیم که آنها بعداً بروند و توده مردم را بسیج

استفاد از روشین ۱۳۸۵
انداز ایران

کنند. درحالی که گروه های مرجع زمینگیرتر از آن بودند که بتوانند کاری انجام بدهند. یعنی ما به اعتبار گذشته ای که وجود داشت و از طریق گروه های مرجع می توانستیم پیامان را به لایه های بعد منتقل کنیم، عمل کردیم درحالی که این ارتباط قطع شده بود. ما توانستیم پیامان را به گروه های مرجع منتقل کنیم ولی آنها پیامی را برای توده مردم نبردند و پیام ما منتقل نشد، ضمن آن که پیام رسانی هم نبود. برای نمونه در انتخابات مجلس ششم، شعار ایران برای ایرانیان خیلی برد داشت، ضمن آن که مخالفت با آن، بردش را افزایش داد. اما شعار "دوباره می سازمت وطن"، شعاری نبود که کسی با آن مخالفت کند، فقط شعار زیبایی بود. گذشته از آن که این شعار هم می توانست دوره آقای خاتمی را در برخی از اذهان زیر سوال ببرد و هم دوره سازندگی را. معلوم نبود که "دوباره" به کجا برمی گردد. البته ما خیلی دیر این شعار را انتخاب کردیم. چندین ماه بود که ما در انتظار شعار بودیم و کمیته مسئول آن، شعاری را به ما ارائه نمی کرد. یکی از مشکلات اصلی ما در انتخابات این بود که خیلی دیر کار تبلیغاتی مان را آغاز کردیم، زیرا تبلیغات باید پیرامون محور شعار صورت بگیرد و ابتکار تبلیغاتی ما همیشه این بود که می توانستیم زودتر از دیگران فضا را به دست بگیریم و در انتخابات مختلف ابتکار عمل دست ما

بود، ولی در این انتخابات، این ابتکار عمل را هم از دست دادیم چون شعارمان خیلی دیر انتخاب شد. ما به عنوان ستاد مرکزی، تحت فشار از ناحیه مسئولان دیگر ستادها بودیم مثلاً محلی را در اختیار گرفته بودند ولی چیزی نداشتند که حداقل به دیوار بزنند و با آن تبلیغ کنند.

آیا رد صلاحیت آقای معین از سوی شورای نگهبان تأخیری در کار ایجاد نکرد؟ هرچند که بعد از آن هم تبلیغات خیلی چشمگیری از سوی اصلاح طلبان بویژه مشارکت وجود نداشت.

بیشتر یکی از کارهای تبلیغاتی ما، بیل بردهایی بود که زودتر از تبلیغات دیگران نصب می کردیم و فضای انتخابات را می توانستیم به دست بگیریم. این مزیت ما بر دیگران به لحاظ سخت افزاری و نرم افزاری تبلیغاتی بود. در این انتخابات این مزیت را هم نداشتیم.

دلیل آن، عدم انسجام درونی تان بود یا کندی در کارها وجود داشت؟ موضوع امکان رد صلاحیت سایه

از دستاورد انتخابات می توان به سیاستورزی نیروها اشاره کرد، به طوری که عملاً در انتخابات طیف های مستقل آن را پذیرفتند و در آن چار چوب وارد عمل شدند، اگرچه ما نتیجه انتخابات را واگذار کردیم، ولی فرصت سیاستورزی را برای امروز و آینده محفوظ نگاه داشتیم

کمبود امکانات مالی از اول معلوم بود و ما به زحمت می توانستیم به تدارک مالی خود مطمئن باشیم که تا آخر هم گریبانگیر ما بود و مشکلات مالی زیادی برای ما به وجود آورد، به طوری که هنوز پیگیر مشکل بدهی هایمان هستیم

سنگینی بر کارها داشت و بحث شرکت یا عدم شرکت در بین نخبگان، تمرکز روی مرحله بعد را از نیروها سلب کرد. ماروند فرساینده‌ای را در توجیه نخبگان طی کردیم که اگرچه در نهایت جواب داد و توانست بخشی از نخبگان را متقاعد کند که همین هم دستاورد خوبی بود. ولی ما خیلی انرژی صرف این موضوع کردیم. کمیته تبلیغات در روند بحث با نخبگان بر سر شرکت یا عدم شرکت بسیار نخبه‌گرا شد و از ارزیابی توده مردم بازماند. به همین دلیل شعار ما نخبه‌پسند بود اما بار معنایی خاصی برای طبقات محروم جامعه نداشت تا آنها را جذب کند.

۱۰۰ البته شعارهایی مانند "مردم‌سالاری نه مردم‌سواری" و نظیر آن بیرون از کمیته پیشنهاد می‌شد.

ولی آن گروه مسئول دنبال شعار جذاب تری بودند و آن هم پیدا نمی‌شد؛ این تأخیر در انتخاب شعار به لحاظ کار اجرایی ستاد انتخابات برای ما خیلی گران تمام شد. کار، یک کار عملیاتی است. نیروی عملیاتی را بدون توجیه عملیات نمی‌توان در صحنه نگه داشت و به کار گرفت. تعریف کار هم این است که چیزی برای تبلیغ داشته باشد و این کار، دیر انجام شد و نیروهای ما دیر بسیج شدند و امکانات کم بود و به لحاظ تاکتیک انتخابی نتوانستیم تحرک لازم را داشته باشیم. از این لحاظ نسبت به انتخابات گذشته و حتی نسبت به انتخابات شوراهای دوم ضعیف‌تر عمل کردیم. در انتخابات شورای دوم با بیل بردهایمان تقریباً فضای اول را به دست آوردیم ولی به دلیل آن که لیست کاندیداهایمان خیلی دیر بسته شد و لیست غیرقابل توجیهی هم بود، عملاً باعث شد که نتوانستیم در آن انتخابات موفق بشویم. اشتباه دیگر این بود که به دلیل اختلاف نظرها و نزاع‌های صورت گرفته در شورا، دوستان می‌گفتند نیروهای تکنوکراتی کاندیدا باشند که بتوانند در شورا کار کنند و آن نیروها هم خودشان قدرت جذب رأی نداشتند ضمن آن که جاذبه سیاسی هم نداشتند، به لحاظ لیست هم نتوانستیم آرا را جذب کنیم و اما انفعال مردم و دیر جنبیدن ما باعث شد که جریان دیگر بتواند نتیجه انتخابات را عوض کند.

۱۰۱ به نظر می‌رسد اگر زمان بیشتری داشتید آرای دکتر معین خیلی بیشتر می‌شد.

مقدار زیادی از نیروی ما صرف گفت‌وگو با نخبگان شد و در نتیجه ما دیر شروع کردیم. مجموعه‌ای از عوامل دست به دست هم داد که چنین شد.

۱۰۲ این یک سوال جدی است، گاهی نخبگان پیشگام می‌شوند و گاهی برعکس است، یعنی توده مردم پیشگام و تعیین‌کننده می‌شوند. آیا این یک دور است یا تحلیل دیگری برای آن دارید. گاهی هم در تعامل این دو نیرو، حرکت چشمگیری صورت می‌گیرد. برای نمونه در خرداد ۷۶ گروه‌های مرجع پل ارتباطی قوی بودند و فضای دوم خرداد را ساختند اما در انتخابات اخیر این‌طور نبود، هم گروه‌های مرجع فعال نبودند و هم مردم خودجوشی نداشتند.

در بررسی کلان این موضوع، دو محور قابل توجه است، یکی روان‌شناسی مردم و دیگری روان‌شناسی مسئولان. یکی از

ضعف‌های ما بی‌توجهی به روان‌شناسی افراد اثرگذار بوده است. تحلیل‌های جامعه‌شناسانه بر اساس نظریه‌های آکادمیک، به نظر من ناملموس است و برخی از این بحث‌ها با تجربه‌ای که شخصاً به عنوان مسئول ستادهای انتخاباتی به دست آورده‌ام سازگار نیست و می‌توان گفت بومی ما نیست و مبتنی بر تجربه دیگر کشورهاست. هر چند که تجربیات مفیدی است ولی منطبق بر شرایط کشور ما نیست. یکی از آثار روان‌شناسی این است که می‌توان علیرغم اختلاف نظرهای سیاسی با دیگران، به تعامل مثبتی با آنان رسید و اعتماد آنان را به دست آورد؛ که نتیجه این اعتماد و تعامل هم برای امروز ما و هم برای آینده مفید است و قضاوت تاریخ نیز مثبت خواهد بود. بارها گفته شده است رفتار مردم ایران قابل پیش‌بینی نیست. آیا مفهوم آن این است که مردم علمی عمل نمی‌کنند یا مفهوم آن این است که علم مصطلح جامعه‌شناسی کفایت لازم را برای پیش‌بینی مردم ما ندارد و یا از این علم خوب استفاده نمی‌شود. به نظر من مردم کار خودشان را می‌کنند و حرکت خودشان را انجام می‌دهند و این نخبگان هستند که گاهی درک درستی پیدا می‌کنند و در صفوف مقدم حرکت می‌کنند و گاهی دچار خطا می‌شوند و عقب می‌افتند. عارضه اصلی امروز درون نخبگان ماست.

۱۰۳ دستاورد انتخابات نهم برای شما چه بود؟

از دستاورد انتخابات می‌توان به سیاست‌ورزی نیروها اشاره کرد، به طوری که عملاً در انتخابات طیف‌های مستقل آن را پذیرفتند و در آن چارچوب وارد عمل شدند، اگرچه ما نتیجه انتخابات را واگذار کردیم، ولی فرصت سیاست‌ورزی را برای امروز و آینده محفوظ نگه‌داشتیم و بعید است که این فضا به سرعت بسته شود. فرصت کار فکری و حزبی و تشکیلاتی باقی است و ما باید از این فرصت استفاده کنیم. ممکن است که فردا فضا بسته شود و یا ممکن است شرایط تغییر کند و نیروها درگیر کار اجرایی بشوند، ولی یکی از دستاوردهای این است که در حال حاضر می‌توان کار حزبی و تشکیلاتی کرد و به تربیت نیروها به شکل جدی پرداخت.

۱۰۴ ما چه ساختار فکری و مکتبی داریم که ساختار آموزشی‌مان را بر اساس آن بنا کنیم؟

چارچوبی که می‌توانیم در آن کار کنیم، فرهنگی است که آقای خاتمی ایجاد کرد. نیروهای دوران امام (ره) تحت تربیت سیاسی و فرهنگی ایشان بودند که تربیت بخش عمده‌ای از آنها در دوره آقای خاتمی ادامه پیدا کرد، منتها تربیت توأم با عمل، نه تربیت توأم با آموزش. می‌توان این کار یعنی تربیت توأم با آموزش را در شرایط کنونی انجام داد، بخصوص که از مسئولیت اجرایی هم کنار هستیم و فرصتی برای آموزش وجود دارد تا برای فرصت‌سازی در آینده هم تلاش کنیم. کتاب خواندن - به تنهایی - تربیت نیست، بلکه تربیت آن است که در صحنه عمل بتوان تصمیم‌درستی گرفت و رفتار درستی انجام داد. اگر هر کدام از نیروهایی که تربیت یافته‌اند ده نفر نیرو تربیت کنند، این حرکت خود ذخیره‌ای برای آینده خواهد بود و الان هم مجال آن وجود دارد و هر چه زودتر باید آن را شروع کرد.